

# زکته‌ها و سرگذشت‌های خواندنی



سید جواد حسینی

## ۱. جوان پرتلاش

امیر تیمور گورکانی در هر پیش آمدی چندان استقامت می‌ورزید که هیچ مشکلی نمی‌توانست او را از رسیدن به هدف باز دارد. در این گونه حوادث همواره می‌گفت:

روزی در جوانی از دشمن شکست خوردم و به ویرانه‌ای پناه بردم و در فکر پایان کار خویش بودم. ناگهان چشمم بر مورچه‌ای ناتوان افتاد که دانه گندمی از خود بزرگ‌تر برداشته بود و از دیوار همی بالا می‌رفت. چون نیک شمارش کردم، دیدم آن دانه گندم، شصت و هفت مرتبه بر زمین افتاد؛ اما مورچه آن دانه را رها نکرد و سرانجام آن را بر سر دیوار برد. از دیدن این استقامت و پایداری، چنان قدرتی در من پدیدار شد که هیچ‌گاه آن را فراموش نمی‌کنم. با خود گفتم: ای تیمور! تو از این مورچه کم‌تر نیستی، بر خیز و بکوش و در پی کار خود باش! برخاستم و

همت گماشتم و استقامت ورزیدم تا بدین پایه از سلطنت رسیدم.<sup>۱</sup>

## ۲. تو زاهدتری

هارون الرشید به فضیل عیاض گفت: چرا تا این حد زهد را پیشه خود ساخته‌ای؟ فضیل گفت: زهد تو از من بیشتر است. هارون پرسید: چگونه؟ گفت: از این جهت که من از دنیا کناره گرفته‌ام و تو از آخرت، با اینکه دنیا فانی است؛ اما آخرت باقی و جاویدان است. پس تو از من زاهدتری؛ زیرا از چیزی که همیشه باقی است، اعراض نموده‌ای.<sup>۲</sup>

## ۳. قرآن و ناپلئون

«ناپلئون» برای آشنایی با مسلمین روانه مصر شد. در یکی از کتابخانه‌ها به مترجمش گفت: کتابی بردار و مقداری از آن را برای من ترجمه کن! مترجم قرآن را برداشت و باز کرد، این آیه آمد: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِينَ هُمْ أَقْوَمُ﴾<sup>۳</sup> «این قرآن [مردم را] به استوارترین راه هدایت می‌کند.» آیه را برای او خواند و ترجمه کرد. ناپلئون از کتابخانه بیرون آمد و شب تا به صبح به فکر این آیه بود. فردای آن روز مجدداً تقاضا کرد مقداری از آیات قرآن را برای او ترجمه کند. مترجم نیز بخشی از آیات را برای او ترجمه کرد. او دوباره به محل استقرارش برگشت و شب باز به فکر فرو رفت.

روز سوم باز این قضیه تکرار شد. ناپلئون وقتی از کتابخانه بیرون آمد، پرسید:

۱. رنگارنگ، ج ۱، ص ۱۹، به نقل از: دنیای جوانان، علی کریمی‌نیا، انتشارات عصر ظهور، ص ۱۰۵.  
 ۲. وفیات الاعیان، ج ۴، ص ۴۹؛ شرح خطبه متقین، ص ۲۰۷، به نقل از: دنیای جوانان، صص ۱۹۲-۱۹۳.  
 ۳. اسراء / ۹.

این کتاب مربوط به کدام ملت است؟

مترجم گفت: مربوط به مسلمانان است و اینان معتقدند که این کتاب (قرآن) از آسمان بر پیامبر آنها نازل شده است.

ناپلئون دو جمله گفت: یکی به نفع مسلمین و دیگری به ضرر آنها. اما جمله‌ای که به نفع مسلمین گفت، این بود: «اگر مسلمین از دستورات جامع این کتاب استفاده کنند، روی ذلت نخواهند دید.»

و جمله‌ای که به ضرر مسلمین گفت، این بود: «تا زمانی که این قرآن در بین مسلمین حکومت کند و در پرتو تعالیم عالیه این برنامه جامع، زندگی کنند، مسلمین تسلیم ما نخواهند شد، مگر ما بین آنها و قرآن جدایی بیفکنیم.»<sup>۱</sup>

#### ۴. جوان گدا

قرآن می‌فرماید: «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ»<sup>۲</sup> «و اما سائل را از خود مران!» چرا که نا امید کردن فقیر و راندن او از درخانه، آثار سوئی دارد. به این داستان توجه کنید: آورده‌اند که مردی جوان با همسرش مشغول خوردن مرغی بریان شده بود که فقیری بر در خانه آمد و درخواست غذا نمود. مرد جوان با خشونت تمام سائل را از در خانه براند و محروم ساخت.

پس از مدتی جوان تمام ثروت خود را از دست داد و به شدت فقیر و تنگدست شد؛ به حدی که همسرش نیز از او طلاق گرفت و با مرد دیگری ازدواج کرد.

۱. همای سعادت، ج ۱، ص ۷۰، به نقل از: داستانهای سوره حمد، علی میر خلیف زاده، قم، ۱۳۷۸ ش، صص ۳۵-۳۶.

۲. ضحی / ۱۰.

از قضا روزی آن زن با شوهر دوم خود در حال خوردن مرغی بریان شده بود که ناگهان گدایی در خانه را به صدا در آورد و تقاضای کمک نمود.

مرد به همسرش گفت: برخیز و این مرغ بریان را به این سائل بده! زن از جا برخاست و مرغ را برگرفت و به سوی در خانه رفت که ناگهان دید سائل همان شوهر اول اوست. مرغ را به وی داد و با چشمان گریان باز گشت.

شوهر از سبب گریه زن پرسید. زن گفت: این گدا، شوهر اول من بود. آن گاه داستان راندن فقیر از درخانه و بیچاره شدن او را بیان کرد.

وقتی زن حکایت خویش را به پایان رساند، شوهر دوم گفت: ای زن! به خدا سوگند! آن گدای اول، خود من بودم.<sup>۱</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. آثار الصادقین، احسان بخش، ج ۸، ص ۱۳۹؛ المستطرف، ج ۱، ص ۱۰، به نقل از: دنیای جوانان، صص ۳۳۱-۳۳۲.